

# نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران:

## پژوهش شهرشناسی

پرویز پیران



در بخشی که نام «حرفها و حدیث شکل‌گیری پژوهش شهرشناسی ایران» بر خود دارد، به شکل‌گیری تحقیق و مسایل منجر به آن تا حدودی اشاره شد و بیان گردید که بالاخره تحلیل محتوای متون تاریخی و متون مرتبط با شهر و شهرنشینی در دوران اسلامی واحد کار میدانی یا عملیاتی تلقی گردید و به سه نظریه آغازین و هدایت‌کننده یا بهتر بگویم سه سؤال منجر شد. اینک سخنرانی ارائه‌شده در خانه هنرمندان ایران و پس‌آنکه بر اساس قول داده‌شده مطالب جلسه دیگری در همان خانه را بدون کم و کاست ارائه می‌دهیم. متن سخنرانی دوباره‌نویسی شده (تا آنجا که صفحات فصلنامه اجازه می‌دهد) است و سؤالات، اظهار نظرها و نقدهای ارائه‌شده نیز توسط طرح‌کنندگان ویرایش گردیده است و عیناً آورده می‌شوند، با پاسخ‌های این عاصی. از این روی تأکید بر این امر که یافته‌های به‌کف‌آمده تا این مرحله نهایی نیستند، تعارفی متداول نیست بلکه واقعیتی است انکارناپذیر. به همین دلیل و به دلیل ناتمامی کار علمی، بر نظریه «راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران» نام نظریه «آغازین و هدایت‌کننده» نهاده شده است، تا تأکید کند که نظریه‌سازی فرایند جرح و تعدیل، کاستن و افزودن و گاه به کناری نهادن و دوباره آغاز کردن دائمی است. تا آنجا که نگارنده از زیر و رو کردن پرسش‌نامه‌ها و استخراج آنها به کف آورده است، حداقل ۱۶۰ دانشجوی گران‌قدر در دو مرحله کار استخراج پرسش‌نامه‌ها همراه نگارنده بوده‌اند. پیش‌بینی می‌شود که این رقم برای تمامی مراحل به حدود ۳۰۰ نفر برسد که یادآوری محبت آنان ضروری است.

همان گونه که آمد، بر پایه کار تحقیقاتی به عمل آمده، تا این جای کار سه نظریه به کف آمده است که به علت نهایی نبودن تنها به صورت سؤال مطرح می‌شوند که در این جلسه مورد بحث قرار می‌گیرند. نظریه اول نظریه «راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران» یعنی نظریه ژئواستراتژیک و ژئوپولتیک جامعه ایران است؛ نظریه دوم «از نظریه شهر به نظریه آبادی» نام دارد؛ و نظریه سوم «رابطه شهروندی و ناشهروندی و مقیاس شهری و مقیاس تک‌بنا» می‌باشد. نظریه چهارمی نیز به کف آمده است با عنوان «امتناع جامعه ایران از مشارکت اجتماعی به معنای فنی و تخصصی آن»، که به زمان دیگری موکول می‌شود. اجازه دهید نخست دلایل رسیدن به نظریه‌های یادشده و این ادعا که نظریه «راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران» قدرت تبیین‌کنندگی بیشتری نسبت به سایر نظریه‌ها دارد را پی گیریم. فوراً باید اضافه کرد که از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد بحث ابطال‌پذیری نظریه به شکلی که در چارچوب نگرش پوزیتویستی مطرح بود، دیگر مطرح نیست، بلکه نظریه‌ها به دلیل گستره تبیین‌کنندگی بر یکدیگر ترجیح داده می‌شوند. بر این اساس نگاه گالیله‌ای به عالم فیزیکی بر نگاه نیوتنی رجحان دارد و نگاه اینشتنی بر نگاه گالیله‌ای ترجیح داده می‌شود. باید توجه شود که در مورد جامعه ایران چند نظریه مطرح شده است که عبارتند از: «تعمیم نظریه دوره‌بندی تاریخ اروپای غربی قاره‌ای»، که به اشتباه به مارکس نسبت داده می‌شود، حال آنکه دوره‌های ذکرشده در این نظریه تا پایان سرمایه‌داری برآمده از تجربه تاریخی اروپای غربی قاره‌ای (اروپای غربی منهای انگلستان) است. یعنی حتی محققانی که به دیدگاه ماتریالیسم تاریخی اعتقادی ندارند نیز پذیرفته‌اند که در غرب دوره‌های

برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری تجربه عینی و تحقق مادی داشته‌اند. نظریه دوم نظریه «پاتریموتیالیسم» است که به نظریه اریاب - رعیتی یا درست‌تر بگوییم آقا - نوکری تعبیر شده است. برداشت ویژه‌ای از نظریه پاتریموتیالیسم به عنوان نظریه سلطانیسم نیز مطرح شده که در چند سال اخیر در ایران طرفدارانی پیدا کرده است. نظریه «شیوه تولید آسیایی» نظریه تبیین‌کننده دیگری است که برای تحلیل شرایط ایران به کار گرفته شده است و از میان نظریه‌های یادشده بیش از همه برای توضیح شرایط ایران مناسب است و چنانچه خواهد آمد عناصری از آن برای بنای نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی ایران مورد استفاده قرار گرفته است. لیکن این نظریه نیز بر پایه چند فرضیه اساسی استوار است که در مورد ایران موضوعیت ندارد. بالاخره نظریه «استبداد آسیایی یا شرقی» نیز مطرح شده است که نزد متفکران مختلف بر مفاهیم کلیدی متفاوتی استوار است. در بین متفکران ایرانی احمد اشرف و پرواند آبراهامیان عمدتاً از شیوه تولید آسیایی دفاع کرده‌اند، و محمدعلی همایون کاتوزیان مفهوم استبداد ایرانی را برای تحلیل شرایط تاریخی ایران به کار برده است. تمامی متفکران یادشده آثاری ماندگار تولید کرده‌اند اما چه نیازی به نظریه جدید وجود دارد؟ نخست آنکه فرایند نظریه‌سازی امری مداوم تلقی می‌شود. هرگز نمی‌توان با تدوین نظریه‌ای کار را تمام‌شده تلقی کرد. به قولی، این فرایند «سَر باز ایستادن ندارد». هر نظریه جدید گستره تبیین‌کننده جدیدی را می‌گشاید و نگاهی نو عرضه می‌دارد. اساساً همان گونه که در تحقیقات مختلفی یادآور شده است، علم و به تبع آن پژوهش واقعی همواره با سه کارکرد اجتماعی همراه است. نخستین کارکرد علم و پژوهش، کارکرد شناختی است. علم و پژوهش علمی دائماً شناخت

ما را دگرگون می‌سازد، شناخت جدیدی عرضه می‌دارد، شناخت قبلی را تعدیل می‌کند، از آن می‌کاهد، و بدان می‌افزاید. از قضا، دلکشی کار علمی در این چالش دایمی نهفته است. پس نمی‌توان با ارائه نظریه‌ای خاص و انجام تحقیقی علمی، هرچند کم‌نظیر، کار را پایان یافته به حساب آورد. به همین دلیل ماکس وبر، جامعه‌شناس گران‌قدر آلمانی، ناتمامی را از «ویژگی‌های مهم کار علمی» معرفی کرده است. قرن‌ها قبل از او، فردوسی چنین سروده است:

چو دیدار یابی به شاخ سخن

بدانی که دانش نیاید به بن  
پس ارائه نظریه‌ای جدید و کوشش در جهت طرح نگاه و پرسش‌های نو، امری پایدار و مداوم است.

اما در مورد جامعه ایران مسئله خاصی نیز وجود دارد. به نظر می‌رسد نظریه‌های ارائه‌شده گرچه در شناخت ما مدد راه بوده‌اند لیکن دارای نقاط ضعفی نیز می‌باشند که ضرورت فرا رفتن از آنها را گوشزد می‌کند. کارکرد دوم علم و پژوهش علمی، کارکرد فلسفی است. بر پایه این کارکرد، علم و پژوهش علمی می‌تواند نگاه، زاویه دید و نحوه نگرستن ما را به یک پدیده دگرگون سازد. بالاخره سومین کارکرد علم و پژوهش مشکل‌گشایی یا حل مسایل جامعه است. تمامی کارهای علمی و پژوهشی غیر مستقیم و مستقیم حاوی هر سه کارکردند، لیکن برخی مستقیماً یکی از کارکردها را بیش از بقیه برجسته می‌سازند و بر آن پای می‌فشارند. حال باید به ضرورت‌های خاصی که ارائه نظریه‌ای جدید را در مورد ایران الزامی ساخته است، اشاره کرد.

نظریه «دوره‌بندی تاریخ اروپای غربی قاره‌ای» (اروپای غربی منهای بریتانیا)، که در دوره‌ای از سوی دستگاه حاکم بر شوروی سابق به عنوان نظریه‌ای جهان‌شمول تبلیغ می‌شد، قادر به تحلیل

جامعه ایران نیست. نخست آنکه دوره‌بندی تاریخ اروپای غربی قاره‌ای نظریه‌ای است که بر حاکمیت یک طبقه (نه فرد، نه ایل و خاندان و عشیره و خانواده) در هر دوره و بر مبارزه طبقاتی استوار است. بدین دلیل تضاد طبقاتی به تضادهای دیگری از جمله تضاد شهر و روستا جان می‌بخشد. از آثار مهم حاکمیت طبقه پیدایش مالکیت خصوصی است. در دنیای یونان به نحوی محدودتر و در رم کاملاً گسترده، که مرحله طبقاتی شدن جامعه اروپای غربی را نشان می‌دهند، مالکیت خصوصی اساس و بنیاد جامعه را تشکیل می‌داد. همین امر استقلال شهرها و پیدایش پولیس‌ها را توجیه می‌کند. نظام رومی کاملاً با قشربندی عمودی همراه بود که امکان تمرکز قدرت را در دست فرد غیر ممکن می‌ساخت. حتی با سقوط جمهوریت در رم و قدرت گرفتن امپراتور، سنای رمی با قدرت باقی ماند و منبع مشروعیت بخشی به امپراتوران تلقی می‌گردید. ثروت و منزلت اجتماعی ملازم یکدیگر بود. در رأس هرم قدرت و ثروت نظام سناتوری<sup>۱</sup> قرار داشت که خود سلسله‌مراتبی تعریف شده داشت و در رأس آن نجبا یا اشراف قرار داشتند که موروثی بود. علی‌رغم موروثی بودن امکان تحرک طبقاتی عمودی منتفی نبود. کافی است توجه شود که مردم عادی در چند مورد از طریق رشادتهای نظامی حتی به امپراتوری رسیدند. از طرفی بنیاد اشرافیت باز هم مالکیت خصوصی بر مجموعه‌های عظیم کشاورزی بود که لاتیفوندا خوانده می‌شد. مهم‌تر آنکه نظام سناتوری تنها با پذیرش حقوقی برای سایر طبقات، مشروع می‌شد. در سلسله‌مراتب پایین‌تر نظام آگوستین<sup>۲</sup> قرار داشت که از ثروت و منزلت کمتری برخوردار بود و بیشتر در زمینه تجارت فعالیت می‌کرد. جالب آنکه گرچه افراد نظام آگوستین قادر به ورود به سنا

نبودند لیکن می‌توانستند به جرگه اشراف زمین‌دار وارد شوند. این گروه مشاغل بسیاری در نظام بوروکراسی رمی داشتند و بخشی از نظام حاکمیتی رم را تشکیل می‌دادند. سومین گروه جامعه رمی پله‌بین‌ها<sup>۳</sup> بودند که اکثریت آزادان رمی را تشکیل می‌دادند. صنعتگران، کارگران، و گروه‌های پایین اداری اجزای این گروه را تشکیل می‌دادند. نکته مهمی که تفاوت دوره برده‌داری اروپای غربی قاره‌ای (در مجموع دنیای هلنی) را با تاریخ ایران نشان می‌دهد حاکمیت قانون در پذیرش طبقه‌بندی اجتماعی بود. قانون رسماً دو گروه را از هم متمایز ساخته بود که به آنستورس<sup>۴</sup> و هومی‌لیورس<sup>۵</sup> مشهور بودند. نکته تمایز دیگر وجود سلسله‌مراتب تعریف شده اداری یا بوروکراسی است که از ارتش شدیداً سلسله‌مراتبی و منظم با نظامی مثال‌زدنی آغاز گردید و بعدها توسط کلیسا برای سرمایه‌داری حفظ شد. کارمندان دولتی به دو گروه مالی و اداری با تعاریف مشخص تقسیم می‌شدند. سلسله‌مراتب اداری نیز دارای لایه‌های تعریف شده بسیار بود. البته ممکن است در ظاهر نظام دیوان‌ها در دوره اسلامی و سلسله‌مراتب حکومتی ساسانی مشابه دنیای باستان اروپای غربی قاره‌ای تلقی شود، لیکن برکنار از تفاوت‌های بارز باز هم نقطه مهم تمایز نقش قانون می‌باشد که بر همه ارکان زندگی اثر می‌گذاشت. مالکیت خصوصی منشأ شکل‌گیری قانون، نهادینه شدن آن و گردن‌نهی به قانون می‌باشد. گرچه قانون به نفع سلسله‌مراتب بالای حاکمیت است، لیکن حکومت را به حکومت میانجی تبدیل می‌کند؛ امری که شرق از آن، آن هم برای قرن‌ها، بی‌بهره مانده است. منظور از حکومت میانجی نیز حکومت‌هایی است که بر پایه قرارداد اجتماعی ناظر توزیع قدرت و حقوق فردی و جمعی است و اجازه سوءاستفاده فرادستان

خارج از قواعد و قراردادهای پذیرفته شده را نمی‌دهد و حایل مشروع و قانونی طبقات اجتماعی است تا تداوم نظام را تضمین نماید و نوبتی و گردشی بودن حاکمیت را پایدار سازد. در پایین‌ترین رده زندگی دنیای باستانی غرب، بردگان قرار داشتند که حتی ارسطو، معلم اول، آنان را «ابزار سخن‌گو» نام داده است. لیکن رفتار خشن با بردگان نیز از نظر قانون حد و حدود تعریف شده‌ای داشت. یکی از وجوه زندگی دنیای باستان وجود شوراها<sup>۶</sup> مردمی گوناگون بود که از جمله آنها شورای بستگان و دوستان بود. یکی از وظایف این شورا محاکمه افرادی بود که برده خود را بیش از حد متعارف تنبیه کرده بودند. در موردی دیگر از شورایی یاد می‌شود که شخصی را به دلیل تلاش برای از میان بردن نظام روم و ایجاد دیکتاتوری محاکمه و به مصادره اموال و مرگ محکوم کرده بود. از سوی دیگر، ابزار سلطه، بوروکراتیک (با تعاریف هر لایه و سلسله‌مراتب) بود. بر این اساس آزادان حیطه‌های متعلق به خود را داشتند. شهر به کامیونیتی<sup>۷</sup> تبدیل می‌شد و افراد، خارج از تعلقات قومی، عضو شهر یا شهروند بودند. به علت پذیرش میزانی از حقوق برای احماد مردم، عرصه‌های زندگی به سه عرصه تفکیک شده خصوصی، عمومی و حکومتی تقسیم می‌شد. عرصه عمومی علاوه بر کارکردهای متنوع، اوقات فراغت آزادان را ساماندهی می‌کرد. تئاتر (تئاتر چهل‌هزار نفر گنجایش داشت)، استادیوم‌ها (با گنجایش تا سیصد هزار نفر) که محل انواع بازی‌ها از جمله جنگ گلاادیاتورها بود، فورم یا محل گذران اوقات فراغت، خرید، امور فرهنگی یا چیزی مشابه Civic Center (محدوده مدنی و مشاع و عمومی شهر) در شهرهای معاصر، مسابقات ارابه‌رانی، و حمام‌های عمومی، از جمله فضاهای شهروندی به حساب می‌آمدند. فرصتی نیست تا نشان داده

شود که ویژگی‌های بالا چگونه اندیشیدن را مجاز می‌ساخت؛ امری که در شرق ممتنع بوده است. فلسفه، ادبیات و وجوه فرهنگی دیگر جنبه کاربردی به خود می‌گرفتند و عمل‌گرایی و این جهان‌نگری حتی در مذهب دنیای باستان نیز متجلی بود (بیش‌تر باز هم ویژگی‌های کامیونیتی رومی توضیح داده خواهد شد). دوره بعدی دوره فئودالی است که باز هم مشابه واقعی‌ای در ایران برای آن نمی‌توان یافت. در دوره فئودالی باز هم تقسیم‌بندی طبقاتی باقی ماند و فئودال‌ها، برعکس باور عمومی، توسط نهادهای میانجی از جمله کلیسا کاملاً محدود و کنترل می‌شدند و برای مشروعیت به نهادهای میانجی نیاز داشتند. شهرها دنیوی باقی ماندند و حتی در نواحی خاصی از جمله جامعه گل شوره‌های شهر به کار خود ادامه دادند. جامعه فئودالی به دلیل صورت‌بندی خاص خود، برعکس دنیای باستان کاملاً غیرمتمرکز و محلی بود. همین غیرمتمرکز و محلی بودن، امکان ظهور طبقه‌ای جدید (تجار شهری یا بورژواها) را در کنار قلعه‌های شاهزاده‌نشین و شوالیه‌نشین ورشکسته در پایان قرون وسطی یا پایان دنیای فئودالی ممکن ساخت و اجازه داد که این طبقه جدید قدرت را از آن خود کند و دنیای سرمایه‌داری را شکل دهد. روحانیون که قشر مهم دنیای فئودالی بودند در تمامی سلسله‌مراتب اجتماعی نماینده داشتند، بنابراین روحانیون پر قدرت و صاحب ثروت تنها معدود افرادی به حساب می‌آمدند. اما دو طبقه اصلی رویاروی هم قرار داشتند: فئودال‌های صاحب زمین با نظام شوالیه‌گری نظامی که قدرت سرکوب را در اختیار داشتند، و طبقه کشاورز که تولید را بر عهده می‌گرفتند. باز هم تغییر در طبقه اجتماعی و شیوه سلطه زمینه سرمایه‌دار شدن اروپای غربی قاره‌ای را

فراهم کرد. گرچه قانون تضعیف شد لیکن قواعد رفتاری تعریف شده، محدودیت‌های ناشی از آن هنوز مانند قانون عمل می‌کرد تا بدان‌جا که افراد برای حفظ شأن و منزلت خود جان خویش را نیز فدا می‌کردند. همین قواعد رفتاری زمینه شکل‌گیری قانون کسب و کار در پایان دوران فئودالی بود. خلاصه آنکه دنیای فئودالی از شش تم یا موضوع اصلی شکل گرفته بود که با شرایط ایران از اساس متفاوت است. نخست آنکه دنیای فئودالی سلسله‌مراتبی باقی ماند. این سلسله‌مراتب یا افزایش قدرت، مسئولیت را افزایش می‌داد. لایه زیردست به لایه بالایی خدمت می‌کرد، اما لایه بالایی نیز در قبال لایه پایین وظایف تعریف‌شده‌ای داشت که تم دوم یا رابطه متقابل را پدید می‌آورد. سومین تم پذیرش جایگاه هر فرد در طبیعت بود که ثبات را مورد تأکید قرار می‌داد. تم یا موضوع چهارم عدم تمرکز تا سطح محلی بود؛ تمامی وجوه زندگی به استثنای کلیسای متمرکز بوروکراتیک کاملاً محلی و کوچک‌مقیاس بود. پنجمین تم ماهیت روستایی و اهمیت کشاورزی کوچک‌مقیاس بود. و بالاخره آخرین تم مسئله طبقات اجتماعی در قالب سه طبقه سرفه‌ها، نوبل‌ها و اصحاب کلیسا بود که اصحاب کلیسا حالت قشر اجتماعی پرلایه‌ای را داشت. محلی و کوچک‌مقیاس بودن اجازه تحرک طبقاتی را در اواخر قرون وسطی فراهم کرد. باز هم مفهوم اجتماع (Community) واحد اصلی جامعه فئودالی باقی ماند و عضو آن بودن که در واژه همشهری متجلی می‌گردید، رواج داشت و نهادی دنیوی محسوب می‌شد. همین مسئله یعنی رشد اجتماعات پراکنده و تبدیل شدن آنها به شهرهای مستقل، امکان ظهور سرمایه‌داری را فراهم آورد. جامعه مدنی در دوران فئودالی از میان نرفت و عرصه عمومی گرچه محدود شد، لیکن

استبداد شرقی) را نمی‌پذیرد؛ لیکن برکنار از نام‌گذاری تفاوت تجربه غرب و شرق محل تردید نیست.

نظریه دوم، نظریه پاتریموتیالیسم و یکی از شقوق آن «سلطانیسم» می‌باشد که برخی از ویژگی‌های آن برای درک تجربه ایرانی مهم است و به کار می‌آید، لیکن به هنگامی که سابقه تاریخی پاتریموتیالیسم مورد بررسی قرار می‌گیرد، کاربرد آن برای معرفی تجربه ایران مسئله‌آفرین می‌شود. پس اجازه دهید ابتدا به جریان شکل‌گیری الگوی حکومت پاتریموتیالی بی‌پردازیم.

پیدایش این شیوه که ماکس وبر آن را فرموله کرده و شق شدید آن را سلطانیسم نام نهاده است، سیستم جدیدی بود که در اوایل دوران فئودالی از ترکیب تجربه‌ای رومی و تجربه‌ای ژرمنی، عمدتاً پروسی، شکل گرفت که بهتر است آن را نظام کفالتی ترجمه کنیم، یعنی همان مفهوم کلانتیج<sup>۱</sup> به هنگامی که نظام رومی در حال ضعیف شدن بود، جریانی به‌ویژه در نظام کشاورزی رم به‌تدریج شکل گرفت که به رابطه پاترون<sup>۲</sup> و کلانت<sup>۳</sup> معروف گردید که آقا و نوکری ترجمه شده است؛ لیکن بهتر است آن را کفیل و مورد تکفل ترجمه کنیم. با بحران کشاورزی، آزادانی که در نظام کشاورزی رم درگیر بودند خود را در اختیار قدرتمندان ثروتمند قرار می‌دادند. توجه شود که دو سوی رابطه از جمله آزادان یعنی افراد صاحب حقوق به حساب می‌آمدند. بعدها در دوران قطعی شدن زوال روم و آغاز فروپاشی برده‌داری، برده‌های فراری نیز به کلانت آن هم با شرایطی محدودکننده تبدیل می‌شدند. ضعیف‌ترها از پاترون پول، غذا و لباس دریافت می‌داشتند و در مقابل از پاترون حمایت می‌کردند. بعدها که این جریان تاریخی با تجربه ژرمنی ترکیب شد به امری رایج در قرون وسطی و در نظام فئودالی بدل گردید. تکیه کلام رایج

دنیای فئودالی «آدم دیگری بودن» شد. و شکل رابطه پاترون و کلانت در رده‌های مختلف سلسله‌مراتب فئودالی رسوخ کرد و به سیستم غالب روابط اجتماعی تبدیل شد. این نظام را نظام «مبادله خدمات»<sup>۴</sup> می‌گفتند. در تجربه رومی رابطه مورد بحث جنبه نظامی نداشت، اما تجربه دوم که تجربه‌ای ژرمنی بود، کاملاً جنبه نظامی داشت که به آن رابطه پرینسپز<sup>۵</sup> و کومی‌تاتوس<sup>۶</sup> می‌گفتند که رییس و ملتزم رکاب یا همراه معنا می‌دهد. در این رابطه، جنگجوی تهیدست اما آزاد انتخاب می‌کرد (توجه کنید: انتخاب فرد آزاد) تا ملتزم رکاب یا همراه رییس باشد، یعنی همان الگوی چیفتین<sup>۷</sup>. چنین رابطه متقابلی رابطه «افتخارآمیز» تلقی می‌گشت. این رابطه الزاماً برای تمامی عمر برقرار نمی‌شد. ژرمن‌ها بر این اساس به توسعه رمز و راز جنگجویی پرداختند و قواعد رفتاری و اصول حاکم بر شأن جنگجوی را مدون کردند. سیستم کفیل و مورد تکفل و رییس و ملتزم رکاب با هم ترکیب شده، سنتزی فئودالی به نام پاتریموتیالیسم پدید آوردند. در نظام رومی بردگان نیز به‌ندرت در رابطه کفیل و مورد تکفل وارد می‌شدند و به یک معنا ارتقای مقام می‌یافتند و در سایه قدرت کفیل آزاد محسوب می‌شدند که البته جریانی نادر بود. ترکیب این دو جریان عاملی انتزاعی نبود که محصول ارزش‌های نهفته در این دو جریان باشد، بلکه نیروهای اقتصادی - سیاسی در اهمیت بخشیدن به این سنتز کاملاً دخیل بودند. ناامنی، نداشتن تأمین جانی، فقر و گرسنگی حاصل از شروع انحطاط روم، به‌ویژه در بخش کشاورزی، چنین روابطی را گریزناپذیر می‌ساخت که با ناامنی دنیای فئودالی و ضرورت محلی شدن آن هماهنگ بود. دو مسئله در این سنتز مشهود بود: (۱) با متصل کردن سرنوشت خود، آزادان بی‌چیز وضع بهتری از

بردگان به کف می‌آوردند؛ و (۲) چنین روابطی نیروی سرکوب را سازمان می‌داد که، دافع حملات دائمی این دوره گذار بود. از سوی دیگر، سنت ژرمنی احترام و افتخار از طریق جنگاوری را نیز حفظ می‌کرد. از هم پاشیدن تمرکز اقتصادی - سیاسی - فرهنگی، الزام گردهم‌آمدن در واحدهای کوچک و باری و مساعدت نسبت به هم و صیانت از گروه، رمز و راز ترکیب این دو جریان بود. توجه شود که زحمت‌کشان تهیدست برده نبودند. آنان زندگی خود را وثیقه محافظت از خود و ادامه حیات قرار می‌دادند. با بحث بالا تفاوت پاتریموتیالیسم را با حاکمیت در ایران به‌خوبی می‌توان دریافت. رابطه پاترون و کلانت باز هم رابطه‌ای حقوقی و تعریف‌شده بود و از وجود قانون که در دوران فئودالی به سنت و قواعد رفتاری و اتیکت تبدیل شده بود، حکایت داشت. ماکس وبر مفهوم سلطانیسم را برای حالتی از پاتریموتیالیسم به کار می‌برد که رابطه حقوقی به دلیل طولانی شدن قدرت در دست پاترون رنگ می‌بخت و قدرت فردی می‌شد. بدیهی است که اگر این مفهوم صرفاً برای نشان دادن قدرت فردی حاکم در ایران یعنی شاهان به کار رود مفهومی درست است، لیکن اگر سابقه آن تعمیم داده شود، مسئله از اساس تفاوت دارد. بر اساس کاربرد مفهوم سلطانیسم، خوان جی لینز در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی مفهوم سلطانیسم را برای مشخص کردن حکومت‌هایی مانند ترخیلو در جمهوری دومینیکن، موبوتو در زئیر، عیدی امین در اوگاندا، شاه ایران و نظایر آن به کار برده است. در حقیقت، تلاش خوان جی لینز برای زنده کردن این مفهوم تمایز بین مفهوم توتالیتریسم و اتوریتریسم و نظایر آن بود. ماکس وبر پاتریموتیالیسم را نوعی از سلطه سنتی می‌دانست که در صورت شکل‌گیری نظام اداری و قدرت نظامی به عنوان ابزار شخصی فرد حاکم و

در کنترل کامل او، به سلطانیسم تبدیل می‌شود. چنان‌که خواهد آمد، زورمندی ایرانی تا آنجا که نقش فرد مورد بحث است مانند نظام سلطانیسم عمل می‌کند و کاربرد آن را تنها در سطح مفهومی مجاز می‌سازد، لیکن اگر مراد تحلیل ساختاری باشد، نه پاتریموتیالیسم و نه سلطانیسم هیچ کدام نمی‌تواند معرف شرایط ایران باشد. دوره‌های طولانی تمرکز و یکدستی حکومت در ایران و فقدان سایر گروه‌های اجتماعی با تعاریف مشخص اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حقوقی، مالکیت فردی بر زمین، تداوم الگوی طبقاتی در جامعه، عوامل تمایز ساختاری پاتریموتیالیسم و سلطانیسم با نظام شاهنشاهی بود که این تفاوت بعداً با آمدن ترکان و شکل‌گیری نظام سلطانی نوع شرقی نیز حفظ شد، گرچه در روستاها سیاسی شباهت‌ها چشم‌گیر است.

نظریه شیوه تولید آسیایی بیش از سایر نظریه‌ها قدرت تبیین‌کنندگی در تشریح شرایط تاریخی جامعه ایران را دارد. لیکن

این نظریه نیز فراتر از تحلیل درست رابطه یک‌جانان‌شین و یک‌جان‌شین، یعنی ایل و روستا، بر فرضی مهم استوار است که در مؤرد جامعه ایران بی‌معناست. کارل ماکس و فردریک انگلس با مطالعه منابع محدودی که در مورد مشرق‌زمین به‌ویژه چین، ایران، هند، بین‌النهرین و مصر داشتند، در دورانی که مارکس به انگلستان تبعید شده بود، مفهوم شیوه تولید آسیایی را شکل دادند. جالب آنکه مارکس در اواخر عمر از بحث آبیاری که عنصر کلیدی شکل‌گیری این شیوه تولید بود، فاصله گرفت و به تحلیل ده و ده‌نشین‌ی رغبت بیشتری پیدا کرد، که امکان تداوم مطالعات خود و تکمیل بحث را نیافت. بر اساس فرضیه نخستین، مارکس و انگلس در جهان‌شمول بودن تجربه دوره‌بندی تاریخ اروپای غربی قاره‌ای تردید روا داشتند و با توجه به اطلاعات مختصری که در مورد چند جامعه شرقی داشتند، بیان کردند که شرایط خشک و نیمه‌خشک بودن بخش‌هایی از مشرق‌زمین، وجود صحرایی

گسترده، و منابع محدود آب سبب می‌شود کشاورزی و دسترسی به مازاد تولید، نیازمند اقدامات اساسی در زمینه احداث کانال‌های آبیاری در مسافت‌های طولانی احداث سد و شادروان، زهکشی و در یک کلام تأسیسات عظیم شبکه‌های آبیاری باشد. از سوی دیگر با توجه به پایین بودن تکنولوژی ساخت‌وساز ابزار و ادوات (عامل انسانی - اجتماعی) چاره‌ای جز به بیگاری فراخواندن انبوه توده‌های مردم نیست. از این روی سازماندهی و مجبورسازی چنین نیروی انسانی‌ای به شکل‌گیری قدرتی زورمدار و استبدادی با انحصار ابزار سرکوب نیازمند است. چنین شکلی از حکومت که الزامی‌گریزناپذیر است، از تحولات تاریخی جامعه به شکل اروپای غربی قاره‌ای جلوگیری می‌کند و چنین جوامعی را در بیرون تاریخ نگاه می‌دارد که تنها با ورود سرمایه‌داری جهانی و انتقال تضادهای نظام سرمایه‌داری به درون آنها وارد تاریخ می‌شوند. بعداً مارکس باز هم با توجه به خشک و نیمه‌خشک

#### یک برده ایرانی نزد ترکمن‌ها (صفحه ۸۷)



تکرار چنین تصویری سبب روی ضرب‌المثل‌ها و گفتارهای محلی (۱) چون موارد زیر می‌شود که به تاریخ به بخشی از شخصیت جمعی ایرانی تبدیل شده است:

- سری که درد نمی‌کند را بیاید دستمال بست
- زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر یاد
- خواهی نشوی رسوا، هر یک جماعت شو
- دروغ مصلحت‌آمیز بد از راست
- فتنه‌انگیز
- دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد
- بیوشان دارایی‌ات را آمد و شدت را و عقیده‌ات را
- این نیز بگذرد
- چو فردا شود فکر فردا کنی
- اگر آن کنی که خواهی، آنجا برتند که نخواهی
- اگر خواهی عزیز شوی، یا دور شو یا کور شو
- گردن ما از مؤ باریک‌تر و شمشیر شما از آمانی تیرتر
- بدگمان باش، در آمان باش
- خوش‌زبان باش، در آمان باش

بودن نقاطی از مشرق‌زمین به ضرورت کوچ فصلی انسان و دام و پیدایش نظام ایلیاتی اشاره می‌کند. بعدها با کشف کشاورزی، ولی با توجه به محدود بودن منابع آب، شکلی از تولید زراعی نتیجه می‌دهد که در روستای کوچک ناتوان کم‌عده تجلی می‌یابد. خشکسالی‌های ادواری سبب حمله دائمی ایلات به روستاها شده، ضرورت وجود قدرتی متمرکز برای ایجاد امنیت را الزامی می‌سازد که زورمداری شرقی محصول آن است. چنین نکته‌ای در نظریه راهبرد و سیاست سرزمین جامعه ایران به کار رفته است که در آینده توضیح داده خواهد شد. اما همان‌گونه که شادروان مهرداد بهار در مقاله‌ای گران‌سنگ نشان داده است، بحث ضرورت بیگاری عمومی، کانال‌کشی‌های طولانی، و احداث شبکه‌های آبیاری در مورد جامعه ایران صادق نیست. نظام آبیاری ایران مبتنی بر قنات است (نظام کاریزی)، نظام قناتی هم نظامی مبتنی بر کار ساختمانی کوچک‌مقیاس است. از سوی دیگر در ایران کشاورزی دیم شیوه غالب بوده است و رودخانه‌های چهارفصله عظیم به چند رودخانه محدود است. به همین دلیل همان‌گونه که مارکس نیز اشاره کرده است، زندگی در حد معیشتی در روستاهای ایران تنها از طریق ترکیب ظریفی از کشاورزی محدود، دامداری کوچک‌مقیاس و صنایع دستی خانگی ممکن بوده است. نکته دیگری که نظریه‌های ارائه‌شده توسط غربیان را قابل تعمیم به ایران نمی‌سازد، مفهوم کلیدی انباشت و مازاد روستایی است که در بحث از نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی مورد اشاره قرار می‌گیرد. بالاخره باید از نظریه دسپوتیسم شرقی یاد کرد که نسبت دادن آن به شرق با فرضیه‌های گوناگونی همراه بوده است که عمدتاً غیر علمی هستند. منتسکیو از شرایط اقلیمی و آب و هوایی به عنوان

دلیل استبداد شرقی یاد می‌کند. دیگران حتی بحث‌های نژادی را نیز به میان آورده‌اند که طبعاً بنیان علمی ندارد. با این حساب، ضرورت طرح نظریه‌ای جدید غیر قابل انکار می‌شود. انجام پژوهش شهرشناسی ایران پس از گذشت زمانی بیش از بیست سال، که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت، به تدوین نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران منجر شده است که در زیر به اجمال معرفی می‌شود. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، این فکر در ذهن شکل گرفت و هر روز قدرتمندتر شد که نقطه آغازین و مدخل ورود به بحث شناخت و تبیین جامعه ایران چه باید باشد؟ آیا ما تحت تأثیر الگوهای غربی به بی‌راهه نرفته‌ایم؟ آیا کشاورزی در جامعه‌ای چون ایران قادر بوده است هزینه ایجاد و حفظ امپراتوری عظیمی چون ایران هخامنشی، اشکانی، ساسانی، و سامانی تا صفویه را بپردازد؟ به پیروی از مکتب ارزنده تاریخ‌نگاری آنال، چنانچه روش پس‌رونده در مطالعه دوره‌های تاریخی را مد نظر قرار دهیم و از نزدیک‌ترین زمان به زمان حاضر به تدریج به دورترین زمان برویم، با توجه به ارزش مازاد تولید کشاورزی درمی‌یابیم که پاسخ پرسش بالا منفی است. آیا تجربه ۱۲۰۰ جنگ جدی و حکمرانی حکومت‌های متنوع برای بیش از ۱۱۰۰ سال چیزی به ما نمی‌آموزد و پرسش‌هایی را مطرح نمی‌سازد؟ طرح چنین پرسش‌هایی در کنار این واقعیت که نظریه باید از زمین بروید، ما را به تأمل بر محل قرار گرفتن جامعه ایران کشانده است. چرا از زمان اشکانیان به بعد راه‌های عمده تجاری جهان آن روزگار از ایران می‌گذشته است؟ آیا انتخاب دیگری وجود داشته است؟ در جنوب وجود خلیج فارس و در شمال سرمای سخت نه‌ماهه، وجود کوه‌ها و زندگی ایلیاتی سخت جنگاور و راهزن در شمال‌شرقی آسیای

میانه، ایران را مسیر ناگزیر تجارت در راه‌های دور می‌ساخته است. همان‌گونه که تجارت مسیره‌های خود را به ناچار در ایران جست‌وجو می‌کرده است، کشاکش‌های منطقه‌ای و سراسری نیز باید از ایران می‌گذشته، بنابراین ایران جامعه‌ای سر راهی بوده است. بر پایه چنین پرسش‌هایی، فرضیه‌های آغازین نظریه آغازین هدایت‌کننده‌ای شکل گرفته است که بر آن «نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران» نام داده‌ایم. چنانچه به نحوی نظام‌مند بحث را تعقیب کنیم و تقدم و تأخر فرضیه‌ها را رعایت نماییم، به تصویری که در زیر می‌آید می‌رسیم. در جامعه‌ای خشک و نیمه‌خشک روزگار می‌گذرانیم، اما در عین حال تنوع اقلیمی نیز داریم؛ بدین معنا که درجه حرارت گرم‌ترین و سردترین نقاط کشور گاه بیش از پنجاه درجه است. پس رویش گیاه با تقدم و تأخر زمانی در مکان‌های مختلف همراه است. انسان هوشمند ایرانی که به اهلی کردن حیوانات نایل شده است بهترین الگوی انطباق با محیط ناگشاده‌دست خود را در کوچ فصلی انسان و دام می‌جوید؛ همان نکته‌ای که از نظریه شیوه تولید آسیایی وام می‌گیریم و احمد اشرف، آبرهامیان، کاتوزیان و شمار دیگری بر آن پای فشرده‌اند. کوچ فصلی انسان و دام به دو شکل کوچ کوتاه مانند کردستان و کوچ بلند چون ایل بختیاری و قشقایی و شمار دیگری تقسیم می‌شود. کوچ بلند به شیوه زندگی ویژه‌ای منجر می‌شود که نظام ایلیاتی یا ایل‌نشینی نام گرفته است. نظام ایلیاتی نظامی است به ضرورت زندگی سخت منسجم که اطاعت بی‌چون و چرا از سلسله‌مراتب پدرسالارانه ایل را الزامی می‌سازد و همبستگی خونی - تباری به‌هم‌تنیده‌ای را سبب می‌شود. چنین امری رمز بقای ایل است از سوی دیگر زندگی خانه‌به‌دوشانه،

گذر از راه‌های سخت و خطرناک، دست و پنجه نرم کردن با محیطی ناگشاده‌دست، و همبستگی بسیار بالای ایلی، ایل‌نشین را به جنگاوری و خطر کردن پیوند می‌زند. به قول احمد اشرف این رکن اول ساختار جامعه ایران از قدیم‌ترین ایام بوده است.

رکن دوم ساختار جامعه ایران محصول کشف کشاورزی است. اما محدودیت منابع آب باعث پخشایش خیره‌کننده جمعیت در فضای جغرافیایی است. همواره انبوه نقاط ریز سکونتگاهی بر نقشه ایران که چون دانه‌های ارزن بر صفحه‌ای آرمیده‌اند توجه مرا به خود جلب می‌کرده است؛ نقاطی کم‌شمار از نظر جمعیت و در سطح ساده معیشتی که تا چهل سال پیش فاقد کمترین امکانات زندگی بودند. بخش عمده ایران زمین کافی دارد اما آب کافی ندارد، بنابراین میزان زمینی که کشت می‌شود به مراتب کمتر از آن چیزی است که می‌تواند کشت شود. در مناطق محدودی که امکان کشاورزی پرثمر وجود دارد زمین کافی نیست و باران یا نزولات جوی نیز در زمان نیاز به بارش نمی‌بارد. به هر تقدیر، نظام ده‌نشینی که به مدد کشاورزی معیشتی شکل می‌گیرد، جزیره‌هایی پراکنده، نیمه‌بسته، و نیمه‌خودکفا پدید می‌آورد که می‌توانند برای قرن‌ها بر یک منوال زندگی کنند؛ هر خانوار قطعه‌زمینی را بکارند، نگاهداری کند و محصولش را بردارد، چند گوسفند و بز و تعدادی ماکیان نگاهداری کند تا لبنیات و پشم به دست آورد و دخترکان و زنان خود را پای دار قالی یا گلیم و جاجیم بنشانند، و فصل برداشت، محصول خود را انبار و به تدریج

استفاده کند. چنین نظامی در کنار ایل منسجم با عصبیت قومی بالا و جنگاور در محیطی که با خشکسالی ادواری روبه‌رو است، زمینه‌ساز حمله دایمی ایلات به مناطق روستایی است که درام پایدار زندگی ایرانی بوده است. غارت روستاها، بستن راه‌ها، و بعدها یورش به شهر امری دایمی بوده است. مفاهیمی چون ایلغار و چپو با بار ارزشی مثبت در نظام اجتماعی شدن ایل جایگاهی رفیع داشتند و علاوه بر شجاعت، از جمله ملاک‌های خروج از کودکی و نوجوانی به بزرگسالی به‌شمار می‌رفتند. همان مفهوم ایلغار امروزه مدرن شده و رانت‌خواری لقب گرفته است. بنابراین اولین عامل ناامن‌ساز جامعه ایرانی به نحوی قانون‌مند و پایدار شکل می‌گیرد. متفکران بسیاری از جمله خانم لمبتون در کتاب مالک و زارع در ایران بر این نکته تأکید داشته‌اند و یکی از بالاترین فراوانی‌های تحلیل محتوای انجام‌شده در قالب پژوهش شهرشناسی ایران بدین امر اختصاص دارد. منطقه‌ای که مورد تاخت و تاز ایلات قرار می‌گرفته است با معیارهایی چون مسافت و امور لجستیکی عجیب به نظر می‌رسد، لیکن

حمله ایلات استرآباد مثلاً به اصفهان چندین و چند بار رخ داده است. اما در اهمیت این عامل ناامن‌ساز تا حدودی غلو شده است. نظریه زاهبرد و سیاست سرزمینی ایران این عامل را مهم می‌داند لیکن مهم‌ترین نمی‌داند.

ترکیب ناامنی ناشی از همزیستی یک‌جانشینی و یک‌جانانیشینی با درک جایگاه ژئوپولتیکی ایران تصویر را کامل می‌سازد. گرچه بسیاری بر جایگاه ژئوپولتیکی ایران تأکید روا داشته‌اند، لیکن مرحوم دکتر اسماعیل رضوانی از جمله معدود متفکران ایرانی است که با مطالعات دقیق که متأسفانه به چاپ نرسیده است، به بررسی جنگ‌ها و به‌خصوص حمله‌های معدود ایران به سایر سرزمین‌ها پرداخته و نتیجه می‌گیرد که تجارت در راه دور کلید درک بسیاری از تحولات ایران است. پژوهش شهرشناسی به‌روشنی چنین فرضیه‌ای را ثابت می‌کند. اساساً جایگاه ژئوپولتیکی ایران کلید گشایش رمز تاریخ ایران است، آن هم به چند جهت. بررسی نقشه ایران و پیرامون آن، یعنی قرار گرفتن کوه‌ها و شکل دریای



شکستۀ استرآباد در خوه  
(سنه ۱۸۷۰)



مازندران با توجه به آنچه که قبلاً اشاره شد یعنی درجه حرارت در شمال دریای مازندران، ایران را پل ارتباطی طبیعی و بدون جایگزین سه قاره مهم قدیم یعنی آسیا، اروپا و آفریقا به ویژه آفریقای شمالی ساخته است؛ امری که امروزه به علت شکل‌گیری کشورهای تازه استقلال‌یافته باز هم اهمیتی بی‌مانند در سطح جهان به ایران بخشیده است که کمتر بدان توجه می‌کنیم. چنین جایگاهی عوامل ناامن‌ساز جدیدی را به درام زندگی انسان ایرانی وارد می‌سازد. یعنی ناامنی ناشی از کشاکش قدرت‌های محلی، منطقه‌ای و سراسری برای کنترل فیزیکی هرچه بیشتر راه‌ها و ناامنی ناشی از تحرکات نظامی قدرت‌های محلی، منطقه‌ای و سراسری، کلید درک وقوع بیش از ۱۲۰۰ جنگ جدی و حکمرانی حکومت‌های متنوع بیرون از چارچوب سرزمینی و اداره ملوک‌الطوایفی کشور در یک دوران ۱۱۰۰ ساله به شمار می‌رود که قبلاً به آن اشاره شد. از این رو تبیین جامعه ایران در کنار چند عامل دیگر به درک جایگاه ژئوپولیتیکی ایران وابسته است. پس ناامنی ناشی از وجود ایل و دهنشین در کنار هم، با دو عامل ناامن‌ساز دیگر، امنیت را راهبرد بدون جایگزین زندگی ایرانی ساخته است. تحلیل محتوای متون نشان می‌دهد که حملات معدود ایران به سایر ملل و اقوام، برای باز کردن راه‌های تجاری آن هم تجارت در راه دور بوده است که منبع مهم درآمد حکومت‌های ایران و مهم‌تر از آن منبع شکوفایی صنعت خانگی دستی و صنایع کارگاهی یا مانوفاکتور در ایران به شمار می‌رود. بعضی از تأکید بر تجارت تنها داد و ستد و آمدن و رفتن کاروان‌ها و شکل‌گیری بازارها را برداشت می‌کنند. لیکن از این امر غفلت می‌ورزند که گذر راه‌های تجاری از ایران نیروی محرکه گسترش کم‌نظیر بازار است، که باز هم تفاوت شرایط جامعه ایران و اروپای غربی

را می‌رساند. همزیستی شیوه‌های تولید وجود نوعی سرمایه‌داری اولیه یا به قولی سرمایه‌داری ربایی در تمامی دوره‌های تاریخ ایران از زمان اشکانیان به بعد قابل توجه است. همزیستی نوعی سرمایه‌داری اولیه، نظام ایل‌نشینی، نظام دهن‌نشینی و نظام شهرنشینی به عنوان جایگاه حکومت و تداوم کم‌تغییر آن برای قرن‌ها و تا زمان ادغام ایران در اقتصاد جهانی مهمترین دلیل عدم امکان تعمیم نظریه‌های دوره‌بندی تاریخ اروپای غربی قاره‌ای، پاتریموتالیسم و شیوه تولید آسیایی برای درک شرایط تاریخ ایران است.

### زورمداری، انتخاب انسان ایرانی

مهم‌ترین نکته‌ای که نظریه «راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران» را از سایر نظریه‌های تبیین‌کننده ایران متمایز می‌سازد، درک انتخاب نیروهای تغییرآفرین ایرانی و لذا نقش کنشگر در مقابل جبرهای مختلف از جمله جبر محیط زندگی، اقلیم و طبیعت است. تحلیل محتوای متون الگویی شگفت را برملا می‌سازد و آن تکرار الگویی پایدار در زمینه شیوه سلطه<sup>۱۵</sup> در ایران است. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد تحقیق دیگری، که باز هم به کمک دانشجویان عزیز دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی مجدانه و برای ده سال (۱۳۷۴-۱۳۶۴) پی‌گیری شد و هدف آن درک الگوهای حاکمیت در قالب سه مفهوم جذب، تفرقه آگاهانه و کاربرد زور بود به همراه تحقیق شهرشناسی، گویای آن است که گرچه مردم ایران دائماً در قالب شورش‌ها، قیام‌ها، و جنبش‌های اجتماعی در مقیاس محلی، منطقه‌ای و سراسری به مبارزه پرداخته‌اند، درست در بزنگاه پیروزی و مجبور ساختن حاکمیت زورمدار به تسلیم، تنها به فرد پرداخته‌اند لیکن ساختار و الگوهای حاکمیت را دوباره احیا کرده‌اند. تحلیل محتوای متون در هر دو تحقیق نشان

می‌دهد که «پذیرش توبه حاکم زورگو و متجاوز»، «برداشتن او و تحویل حکومت به فرزند او یا به شخص دیگری در خاندان او»، و بالاخره «انتخاب فرد دیگری خارج از خانواده حاکم زورگو اما با همان ویژگی‌ها» فراوانی‌های بالایی دارند. حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا برای قرن‌ها، علی‌رغم شورش‌ها، قیام‌ها، و حضور جنبش‌های اجتماعی البته به سبک و سیاق و ویژگی‌های این سرزمین آن هم به طور مداوم، الگوی واحدی دائماً بازتولید شده است؟ چرا علی‌رغم آگاهی نخبگان جامعه از سایر الگوهای قدرت و سیاست از جمله تجربه سومر، یونان، رم، و قرون وسطی، آن هم با درک این امر که متون دنیای یونانی و رومی توسط مسلمانان دوباره به غرب معرفی شده‌اند و فلسفه اسلامی در بخش مهمی واکنش به تفکر یونانی به‌ویژه افلاطون و نوافلاطونیان است، هرگز حتی لحظه‌ای حداقل تا تجربه مشروطیت، به فکر تغییر الگوی زورمداری نیفتاده‌اند؟ پاسخ در بدون جایگزین بودن الگوی زورمداری علی‌رغم آثار و تبعات گاه وحشتناک آن نهفته است. تا دوران معاصر الگوی زورمداری، چه در دوره‌های تمرکز و چه در دوره‌های عدم تمرکز و فروپاشی و به قول دکتر کاتوزیان دوره‌های هرج و مرج تا تمرکز بعدی در سطح محلی، منطقه‌ای و سراسری، بدون رقیب و جایگزین به شمار می‌رفته است و نیروهای تغییرآفرین اجتماعی با درک این امر بر آن گردن نهاده و به بازتولید آن می‌پرداخته‌اند. الگوی زورمداری سنتز شرایط اجتماعی - اقتصادی و سرزمینی و ناامنی دایمی است. از این رو، کنشگر ایرانی هوشمندانه آن را برگزیده و بازتولید کرده است. این نکته که با بحث‌های اخیر علوم اجتماعی در باب کنشگر، مفهوم Agent و Agency هماهنگ است، وجه تمایز نظریه ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک جامعه ایران

با سایر الگوهای نظری است، گرچه وجوه افتراق دیگر آن تأکید بر ویژگی‌های ژئوپولیتیکی ایران، مهم‌تر تلقی کردن تجارت در راه‌های دور به عنوان محل مهم درآمد حکومت و محرک رشد صنعت کارگاهی و گستردگی و تولید انبوه آن و به عنوان عامل ناامن‌ساز در اثر کشاکش قدرت‌ها برای کنترل راه‌ها می‌باشند. به هر تقدیر، در سرنوشت انسان ایرانی پذیرش آگاهانه زورمداری و بازتولید دائمی آن حکم شده بوده است. یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش شهرشناسی فراوانی مواردی است که مستقیم و غیرمستقیم بر این انتخاب آگاهانه صحنه می‌گذارد و الگوی زورمداری را به عنوان تنها راه توجیه کرده، مشروع جلوه می‌دهد. جنگ و غنائم جنگی نیز عامل دیگری است که ثروتی گاه هنگامت را از سرزمینی به سرزمین دیگر سرازیر می‌کرده است و باعث نهادی شدن ایلغار و چپو و تعمیم آن به خارج از ایل و به‌عنوان شیوه انباشت برای حکومت می‌شده است. در بحث از نظریه آبدی جانشین نظریه شهر که پس از بحث حاضر و گفت و شنود مربوط به آن خواهد آمد از دو رویه‌ی هستی ایرانی یاد می‌شود که به‌خوبی انتخاب آگاهانه زورمداری توسط انسان ایرانی را توضیح می‌دهد.

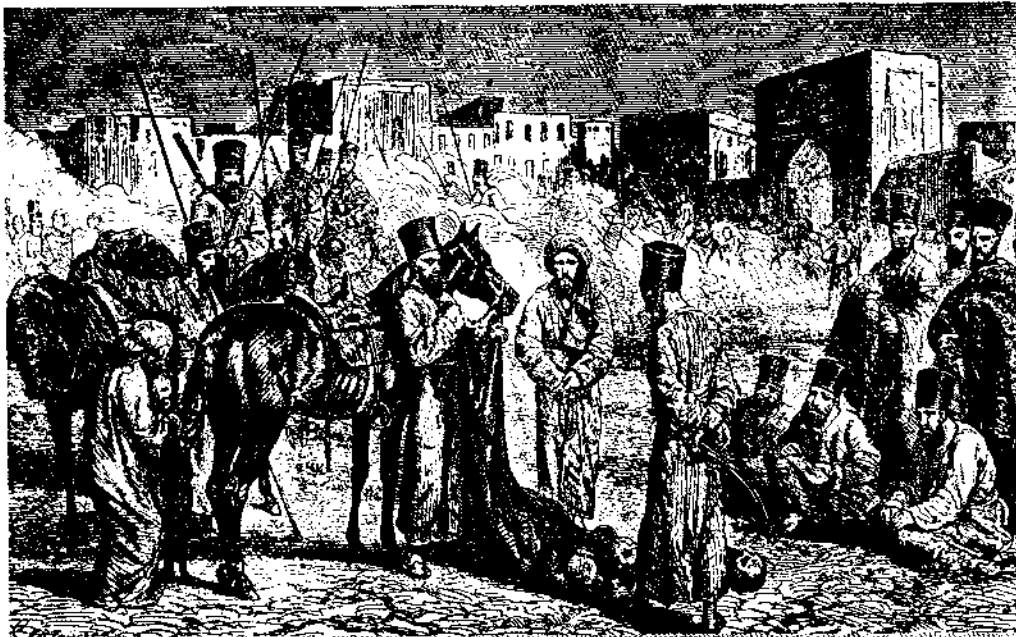
### آثار زورمداری و معرفی الگوی سه‌سطحی تحلیل

زورمداری در آغاز به سرکوب تمامی اقوام بومی پرداخته، مقاومت و نهادهای پدیدآمده را نابود می‌کند و از نو سامان جدیدی درمی‌آفکند. در اکثر متون و منابع تاریخی گرچه از دستگاه اداری و

گاه حتی قانون یاد می‌شود، لیکن در فرجام همه چیز به شخص شاه ختم می‌شود و نقش فرد بی‌مانند می‌گردد. اراده شخص بر همه چیز حاکم می‌شود و در عوض به صورت ادواری ناامنی و عدم تمرکز جای خود را به امنیت و تمرکز، گسترش و ثروت‌اندوزی می‌دهد و در دوره‌هایی توده مردم از هرج و مرج و قتل و غارت و تجاوز در امان می‌مانند. در دوره تمرکز، از طریق ثروت انباشت‌شده در مقیاس‌های متفاوت، آبادانی صورت می‌گیرد و کشاورزی و صنعت خانگی و دستی و کارگاهی به رونق می‌رسد تا دوره ناامنی و ویران‌سازی از راه برسد و تمایل به حفظ زورمداری تقویت گردد. دیالکتیک سازندگی و ویرانگری، تمرکز و عدم تمرکز رمز و راز درک تاریخ پرفراز و نشیب ایران است. باید توجه شود که نیروهای دگرگونی‌آفرین ایرانی مانند توده مردم با دو انتخاب روبه‌رو بوده‌اند: یا بر تمایل تاریخی خود برای استقلال فردی، تعیین سرنوشت خویش، شکل‌دهی و نهادینه کردن نهادهای معرف که نشان‌دهنده گرایش به تعیین‌کنندگی حیطة قدرت توسط مردم است پای فشارند و حقوق

انسانی خود را طلب کنند و به تدریج به شهروندی موظف و صاحب حقوق تبدیل شوند و از این رهگذر در حیطة کاری به صنف مستقل، در حیطة شهروندی به انواع شوراها که منعکس‌کننده حیطة‌ای از حاکمیت است که بعدها به حکومت محلی معروف شده‌اند، و در حیطة علایق خود به انجمن‌های گوناگون دست یابند و در عین حال ناامنی وسیع و عمومی را تجربه کنند؛ یا بر زورمداری گردن نهند، به عنوان فرد پامال شوند، به عقده حقارت و در نتیجه آن عقده خودبزرگ‌بینی دچار شوند، فرصت طلب بارآیند، دروغ‌گویی و مجیزگویی پیشه کنند، با احساسات بزنند و دره‌ای عمیق بین ذهن و عین، دنیای انتزاع و دنیای واقعی و تجربه روزمره زندگی پدید آید، رنج بکشند و برونند که گویی هرگز نبوده‌اند، لیکن در امنیت جمعی شب به روز آورند، بزرگ شوند، همسر برگزینند، شغلی به کف آورند و فرزندان خود را چون خویش بپرورانند.

انسان ایرانی دومین حالت را انتخاب کرده است. از این روی، ملاک قرار دادن تجربه غرب و نقد گذشته ایرانی بر آن پایه، یعنی همان کاری که شرق‌شناسی



هر کله‌ای بختدا  
صنعت (۱۹۵)

با اطلاعات اندک، نظریه‌های مدرنیزاسیونی که ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری به عمد یا از سر کم‌اطلاعی فرموله کرده‌اند، و انسان‌شناسی ایدئولوژیکی که در بیش از صد سال بدان دست گشاده‌اند، از اساس نادرست است. کنشگر ایرانی یا Agent آگاهانه و از سر شعور الگویی انتخاب کرده که با دنیای او همخوان بوده است. از این روی ارزیابی‌های ارزش‌داورانه به پیشی نمی‌آورد؛ همان کاری که علوم اجتماعی بدون شناخت واقعیت در کار آن است. بررسی منابع و متون به‌خوبی نشان می‌دهد که کنشگر ایرانی علی‌رغم آشنایی با مفاهیم مردم‌محور به راه دیگری رفته است و زندگی خود را بر پایه محیطی ناگشاده‌دست و زورمداری، سرراهی بودن و کشاکش‌های دائمی، بدان سان که می‌توانسته است سامان داده و آن را برای قرن‌ها نهادینه کرده است.

آنچه که آمد بر پایه الگوی سه‌سطحی تحلیل بنا شده است. برعکس علوم اجتماعی که برای چند قرن از دو سطح تحلیل کلان و خرد سخن به میان آورده است، این ایده از بیست سال پیش پی‌گیری شده که بین سطح کلان و خرد، سطح دیگری قرار دارد که سطح میانه نام دارد. سطح کلان چنانچه در چند اثر از سال ۱۹۷۶ میلادی و سپس در ایران از ۱۳۶۳ شمسی بارها عنوان شده است، سطح ساختار اجتماعی و تاریخی<sup>۱۶</sup> (در انتظار پیشنهادی دیگر از طرف استادان زبان و ادب فارسی) مستتر در آن است که به زمان کشدار و دیرگذر بدان سال که مکتب آنال در بحث از زمان‌های اجتماعی آورده است مربوط می‌باشد. سطح میانه، سطح نهادها، سازمان‌ها، گروه‌بندی‌های اجتماعی و فرایندهاست، همان سطحی که در داده‌ها و توالی‌های زمانی مثلاً بیست‌ساله منعکس می‌شود. بالاخره سطح خرد، سطح وقایع، سطح فرد، سطح ویژگی‌های شخصیتی یعنی سطح زودگذری است که چون حیایی بر آب اندکی درنگ می‌کند و سپس از میان

می‌رود، آنچنان که گویی هرگز نبوده است. در سطح کلان ویژگی‌های ماندگار جامعه ایرانی تحلیل می‌شوند؛ یعنی جایگاه ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک سرزمینی که ایران نام گرفته است و امروز تنها بخشی از آن بدین نام خوانده می‌شود، یعنی همان سرزمینی که حیطة فرهنگی آن از جیحون و سیحون تا دریای سیاه گسترده است و در صد سال اخیر این موضوع چندان به جد گرفته نشده‌است. البته نابخردی‌های بسیاری با تعمد دیگران درآمخته است. درک این امر اجازه نمی‌دهد که صرفاً از توطئه دیگران یاد شود،<sup>۱۷</sup> بلکه کاستی‌های تعیین‌کننده انسان ایرانی نیز نباید فراموش شود. در سطح کلان شکل‌گیری سه رکن ساختار اجتماعی جامعه ایرانی یعنی نظام ایل‌نشینی، نظام روستائینشی پراکنده و نیمه‌خودکفا، و بالاخره نظام شهرنشینی به عنوان جایگاه زورمداری مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در سطح میانه نهاد سیاست، نهاد مذهب که در شرایط ایران اهمیتی بی‌مانند به کف می‌آورد و حایل حکومت زورمدار و توده مردم می‌گردد تا کارکردهای بدون جایگزینی را به فرجام رساند و در واقع جانشین حکومت‌های میانجی یا کارکردهای آن نوع حکومت‌ها به حساب آید، نوع شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی، جنینی ماندن طبقه به معنای فنی و تخصصی آن به‌ویژه شکل نگرفتن فرد با هویت فردی ناشی از جایگاه و منزلت اجتماعی او، ناشهروندی، فقدان قانون یا بهتر بگوییم بی‌اعتباری قانون و گردن‌نهادن آحاد مردم بدان‌ها، تداوم فرهنگ ایلپاتی، احساس تعلق سنگین به وابستگی‌های قبیله‌ای، ایلی، عشیره‌ای و خاندانی یا خونی - تباری، نامشارکتی بودن و سازمان‌شکنی و ده‌ها موضوع دیگر مورد بحث قرار می‌گیرد. سطح خرد تحلیل در پرتو بحث‌های دو سطح کلان و میانه می‌کوشد تا بدین سؤال پاسخ دهد که چه نوع انسانی در چنین جامعه‌ای با ویژگی‌های خاص نهاد سیاست، اقتصاد

و فرهنگ یا به عرصه حیات می‌نهد و از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ بر این اساس نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی ایران، نظریه تبیین‌کننده گذشته به‌تنهایی نیست، نظریه امروز و آینده ایران نیز به شمار می‌رود. در دوران معاصر یعنی در صد سال گذشته تنها متغیرهای جدیدی پا به عرصه حیات می‌نهند و جای برخی از متغیرهای گذشته را می‌گیرند. برای مثال، کشف نفت و درآمد حاصل از آن نه تنها شکاف بین حکومت و مردم را تا وقوع انقلاب اسلامی به‌شدت تشدید نموده و حکومت را به‌کلی از مردم بی‌نیاز ساخت، بلکه بسیاری از ویژگی‌های شخصیتی ایرانیان را تشدید کرده، سبب ظهور گروه‌بندی‌های اجتماعی آسیب‌شناسانه‌ای نیز شده است. در صد سال اخیر همچنین اهمیت ژئوپولیتیک ایران بر پایه محورهای جدیدی تقویت شده و پای عامل خارجی (انگلیس و روس) را به معادلات داخلی وارد کرده است. اجازه دهید با استعانت از نمونه‌های نظری چندی یعنی همان مفهوم تیپ ایده‌آل، بحث حاضر را خلاصه کنیم. فوراً باید یادآوری کرد که نمونه‌های نظری یا تیپ‌های ایده‌آل از تأکید یکجانبه، آن هم به‌عمد، بر ویژگی‌های غالب یا گرایش‌های مسلط و نادیده گرفتن عمده‌ی گرایش‌های دیگر که گرایش‌های غالب را تضعیف می‌کنند، به کف می‌آیند. از این رو در عالم واقع با همان شدت و حدتی که مطرح می‌شوند وجود ندارند لیکن ابزار مهم تحلیل به حساب می‌آیند. درک این امر از اهمیتی اساسی برخوردار است و اجازه می‌دهد تا مدل‌سازی نظری ممکن گردد. ماکس وبر، اندیشمند هوشمند آلمانی، به‌خوبی چنین اهمیتی را درک کرده است. برای مثال تعریف او از شهر، اخلاق پروتستانی و رفتار بر پایه آن، چنین سازه‌هایی محسوب می‌شوند که تنها به کار تحلیل می‌آیند و در عالم واقع تنها در دوره زمانی بس کوتاهی، آن هم نه با شدتی که او مطرح ساخته است، موضوعیت

داشته‌اند. از طرفی طرح نمونه‌های نظری زیر نباید با ارزش‌داوری یعنی خوب و بد همراه شود - باز هم همان امری که علوم اجتماعی بی‌ربط در صد سال اخیر سعی در تحمیل آن داشته است تا غیر غربی را عقب‌مانده، سنت را نامطلوب، و ویژگی‌های غرب را ایده‌آل معرفی کند. باید توجه شود ویژگی‌هایی که در زیر یکجا و بر پایه نکات عنوان شده خلاصه می‌شوند تماماً به عنوان نمونه نظری یا تیپ ایده‌آل ماکس وبری آورده شده‌اند. سال‌ها قبل از ماکس وبر، عبدالرحمان جامی نیز از چنین رویه‌ای یاد کرده است. هم‌او می‌گوید: «ما تقریر سخن خود را در هر موضع بر وجه کلی نهاده‌ایم، آنکه عقلی و جودتی دارد به نفس خود مباشر تخصیص گشته، آن کلی را منحصر در فرد نخواهد ساخت» (به نقل از کتاب شیخ عبدالرحمن جامی از نجیب مایل هروی). منظور آن است که ویژگی‌های زیر اولاً قابل تعمیم به تمامی افراد، به تمامی زمان‌ها و به تمامی مکان‌هایی که در ادوار گوناگون در درون ایران قرار داشته‌اند نیستند؛ ثانیاً ویژگی‌های یادشده تنها زمانی بامعنا به حساب می‌آیند که تحلیل نظری سراسری از تاریخ و جامعه ایران مراد باشد:

۱. جامعه ایران بر پایه عواملی که شرح آنها آمد، جامعه‌ای ناامن و مبتنی بر زور عریان و ترس نهادینه‌شده بوده است. این ناامنی نهادی‌شده و دائماً بازتولید گردیده تنها محدود به ناامنی ناشی از حمله ایلات و چپو آنان نبوده است، بلکه بنا به نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی منابع ناامن‌ساز دیگری نیز وجود داشته‌اند.

۲. چنین شرایطی امکان حرکت جامعه به سوی جامعه‌ای عقلانی را غیر ممکن می‌ساخته است.

۳. فرد مستقل خارج از استقلال زیست‌شناختی پا به عرصه حیات نمی‌نهد. به دیگر سخن، فرد متولد نمی‌شود.

۴. هویت فرد تنها از دریاچه خون و تبار و با رجوع به ایل و قبیله و عشیره و خاندان تعریف می‌شود - بنابراین چنین مقوله‌هایی بر هر چیز دیگر مقدم باقی مانده‌اند و تعلقات ناشی از علائق فردی تنها در صد سال اخیر، آن هم فوق‌العاده کم‌رنگ و ناتوان، به تدریج مطرح شده و هرگز تثبیت نگردیده‌اند.

۵. خانواده پدرسالار مبتنی بر سرکوب و آزار کودکان به‌ویژه پسران شکل گرفته و در فرایندی دیالکتیکی با عاطفه و احساسات غلیظ ترکیب شده است.

۶. خانواده و نهادهای اجتماعی ساختن، از جمله نهادهای رسمی و غیررسمی و آموزش و پرورش وظیفه مهم تربیت عضو مناسب برای جامعه را بر عهده دارند. چنین عضوی تنها در قالب رعیتی بی‌آزار، سربه‌زیر و مطیع و بدون پرسش و نقد کردن، مناسب تشخیص داده می‌شود. سرکوب او در خانواده و نهادهای رسمی و غیررسمی تعلیم و تربیت، انسان ایرانی را برای تحقیر، سرکوب، پذیرش زور و گردن

نهادن بدان آماده می‌ساخته است.

۷. امتناع جامعه از اندیشیدن و محول کردن آن به گروه‌های مرجع، که نخستین آنها پدر در درون خانواده‌هاست.

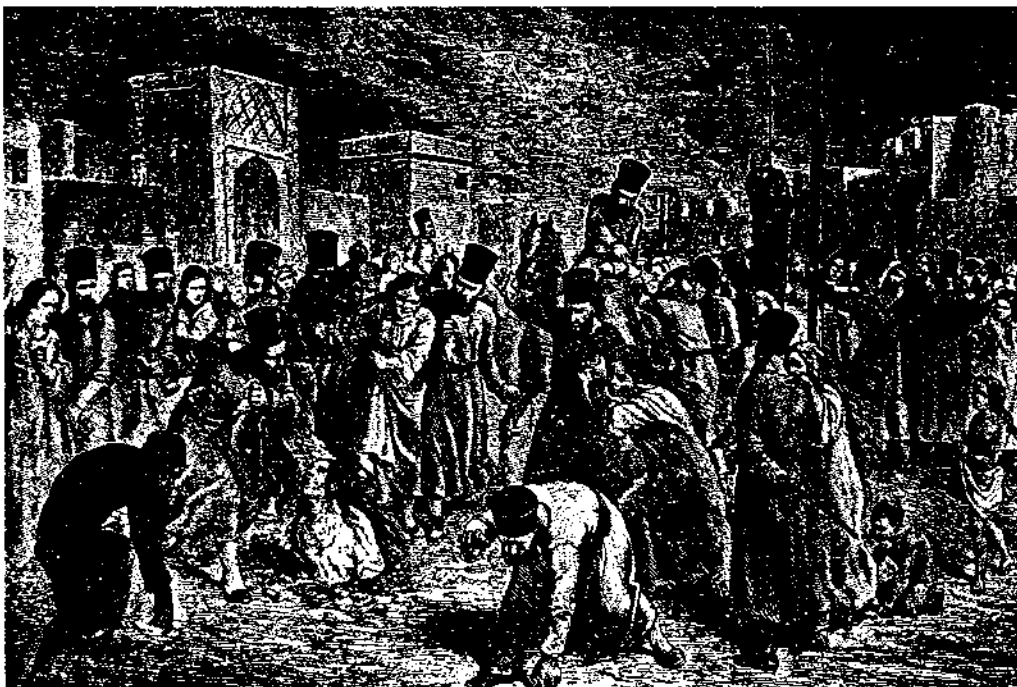
۸. محدود شدن ارتباطات میان‌فردی به منولوگ و عدم شکل‌گیری دیالوگ بر پایه برابری و آزادی.

۹. امتناع جامعه از آینده‌نگری و برنامه‌ریزی و نقد مطلع و وایبانه.

۱۰. عدم انکشاف طبقه اجتماعی و جنینی ماندن آن و لذا تقسیم جامعه به خواص و عوام. چنین تقسیم‌بندی‌ای ضرورتاً بر توان مالی و قدرت اقتصادی متکی نبوده است. از این روی، لایه‌های متعددی از اصحاب بازار علی‌رغم قدرت اقتصادی و ثروت از جمله عوام محسوب شده، و لایه‌هایی از افراد وابسته به حکومت به‌ویژه دربار و حاکم علی‌رغم توان اقتصادی محدود و گاه ثروت اندک از جمله خواص به حساب می‌آمدند. این امر از گردشی و نوبتی بودن حاکمیت بر پایه مبارزه طبقاتی جلوگیری نموده، آن را ممتنع می‌ساخته است.

۱۱. تداوم الگوی ایلغاری در اقتصاد و محدود ماندن نقش کارآفرینی و نوآوری.

۱۲. ضعیف ماندن نگاه کاربردی و نگرش



انواع محازات در شهر

این جهانی.

۱۳. اشغال عرصه و فضای عمومی توسط حاکمیت یا فضای حکومتی و تقلیل عرصه‌های مشاع به شارع و معبر بدون بار اجتماعی.

۱۴. اهمیت یافتن عرصه خصوصی و چهاردیواری اختیاری ایرانی.

۱۵. غلبه الگوی گذران اوقات فراغت محفلی در فضای سرپوشیده محصور بر سایر الگوها.

۱۶. اهمیت بی‌مانند مذهب به عنوان تنها نهاد نسبتاً مستقل از حکومت و ایفای نقش به عنوان جانشین عرصه عمومی و جامعه مدنی و نهاد حایل بین مردم و حکومت و از معدود نهادهای پناه دادن به مردم و تعدیل‌کننده زورمداری، لیکن گزینشی.

۱۷. ضعف نهادهای حقوقی و قانونی و لذا نهادینه نشدن قانون و عمومیت یافتن گریز از قانون و یا زیر پا نهادن آن بدون قبح و بدون

احساس انجام دادن کاری نادرست؛ برعکس

احساس زرتنگی و تیزهوشی.

۱۸. زیرزمینی شدن مقاومت و مبارزه و در نتیجه غافلگیرانه بودن آنها.

۱۹. شکل‌گیری و تداوم زورسالاری، پیرسالاری، پدرسالاری و مردسالاری.

۲۰. شکل‌گیری چندچهرگی، فرصت‌طلبی، دروغ‌گویی، تملق و چاپلوسی مفرط به‌عنوان مکانیسم‌های دفاعی برای حفظ افراد جامعه که با تداوم به اسکیزوفرنی جمعی منجر شده است.

۲۱. اتحاد برای نفی و بدون در نظر گرفتن منافع و موضع و جایگاه فردی و گروهی و سپس تجزیه و تضاد و درگیری با پیروزی مقطعی، موردی و لحظفای.

۲۲. شکل‌گیری و تداوم و نهادینه شدن امنیت، سازندگی، تمرکز، انباشت و پیشرفت از یک سو، و ناامنی ویرانگری، فقر و رکود، عدم

تمرکز و هرج و مرج در قالبی دیالکتیکی.

۲۳. رقابت ویرانگر برای دستیابی به منابع محدود به‌همراه زیر پا گذاشتن تمامی اصول.

۲۴. محدود ماندن اخلاق جمعی به اخلاق سنتی و بنابراین شکل نگرفتن اخلاقیات مدنی.<sup>۱۸</sup>

۲۵. درون‌گرایانه شدن تفکر، معماری، هنر و اخلاقیات‌های فردی با تأکید بر «این نیز بگذرد»، قدرمسلمکی و خوش‌باشی لحظه‌ای.

۲۶. دستیابی به قدرت انطباقی بی‌مانند که رمز ماندگاری و حفظ هویت چهل‌تکه ایرانی (به قول شایگان) است.

۲۷. عمومیت یافتن رواداری و تساهل به‌علت اشتراک در سرکوب شدن، تحقیر شدن و به حساب نیامدن

عکس‌ها از: کتاب سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، آرمینیوس وامبری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.

### پی‌نوشت:

1. Scope
2. Senatorial Order
3. Equestrian
4. Plebians
5. Honestiores
6. Humiliores

۷. Community: اجتماع را از زرتشتان و مجتمع راعرت‌ها برای این واژه معادل سازی کرده‌اند. لیکن به دلایل خاصی که بعداً توضیح داده خواهد شد، به دلیل آسانی معادل‌ها فعلاً مفهوم انگلیسی این راعرت‌ها به کار می‌آید.

8. Clientage
9. Patron
10. Client
11. Exchange of Services
12. Princeps
13. Comitatus
14. Chieftain
15. Mode of Domination
16. Historicity

۱۷. مسئله نظریه توطئه و پلور عمومی بدان از جمله ویژگی‌های روان‌شناسی جمعی ایرانیان است که از شناخت و به رسیت شناختن عوامل درونی جسم می‌پوشند (رجوع شود به رمان *دایی خان* یا *بلیتون* اثر ایرج پزشک‌زاد). دیالکتیک عوامل داخلی و خارجی هرگز نباید از یاد برود. گفتنی است که علی‌رغم تأکید دایمی اینجانب بر چنین دیالکتیکی، نویسنده فرساخته کتاب *خبر ایران* تقب ماید و غربت پیش رفت. آقای کاظم علمداری تنها با اشاره به جمله‌ای از مقاله اینجانب با عنوان «تحلیل سه‌وجهی در کتاب انتخاب نو»، تأکید اینجانب بر نقش غربت در عقب‌ماندگی ایران را مشتاق «روان‌شناسی قربانی» خوانده‌اند. جالب آنکه در همان کتاب، مجموعه مقالات پوریا پیروز با عنوان «موانع توسعه» در ایران، برخی عوامل تاریخی را نگاهی صریح و روشن از بحث شیوه تولید آسیایی دانسته‌اند. در مجموعه مقالات یادشده پوریا پیروز مفصلاً به دیالکتیک عوامل داخلی و خارجی اشاره کرده است و آقای دکتر علمداری متوجه نبوده‌اند که پوریا پیروز در دوره‌ای نام قلمی اینجانب بوده است. بنابر حال، این نکته از ارزش کتاب یادشده نمی‌کاهد.

18. Civic morality